

متن پیاده سازی شده جلسه چهارم خارج اصول 1 آذر 1399

بسمه تعالی

قال الامام أبو محمد الحسن العسكري عليه السلام : قلب الأحمق في فمه و فم الحكيم في قلبه. تحف العقول صفحه 368.

از امام حسن عسکری علیه السلام با وجود فشاری که از ناحیه حکومت بر ایشان بوده، آثار مختلفی رسیده است که با در نظر گرفتن عمر کوتاه ایشان و حصر و حبسی که در آن بودند، صدور این مقدار از تراش شبه معجزه است. در میان تراش ایشان برخی هنرنمایی ها دیده می شود که علی رغم متن کوتاه، محتوایی بلند بیان شده است. در این حدیث امام عسکری ع دست به تشبیه معقول به محسوس زده اند و قلب و دهان انسان را به عنوان دو ظرفی در نظر گرفته اند که هرکدام مظروفی دارد. ایشان می فرمایند : انسان های بی خرد و غیر عاقل و غیر حکیم، قلب آن ها که مظهر تأمل و تفکر است در دهان آن ها قرار دارد؛ به زبان ساده تر آن ها اسیر دهان خود شده اند و بدون استفاده از قلب خود سخن می گویند اما شخص حکیم این چنین نیست و هر مطلبی را که می خواهد بگوید یا بنویسد ابتدا بر قلب خود عرضه می کند یعنی روی آن تفکر می کند.

پس دو نوع انسان وجود دارد یکی آن هایی که اول حرف می زنند یا دست به قلم می شوند و بعد فکر می کنند این ها انسان های بی خرد هستند و دوم انسان های حکیمی که بعد از فکر کردن سخن می گویند.

این حدیث برای برخی از اقشار جامعه اهمیت بیشتری دارد، کسانی که مسئولیتی برعهده شان است گاهی انسان می بیند که مسئولین تصمیمی می گیرند و کاملاً محسوس است تأملی روی آن تصمیم نشده است و چه خسارت های بزرگی که وارد نمی کنند. همچنین تأمل گاهی تنها به فکر شخصی انسان نیست بلکه به مشورت گرفتن از متخصصین است. روحانیت نیز مخاطب این حدیث هستند گاهی در طول تاریخ برخی سخن های سنجیده یا سنجیده شده با فکر علیل آسیب هایی وارد ساخته و باعث شده بدون نیاز به دشمن خارجی، از درون خود ضربه ببینیم.

یک بار شخصی که خطبه نماز جمعه برعهده او بود در میان صحبت هایش در خطبه این مطلب را گفت که این سخنی که می گویم وقتی در ماشین در راه آمدن بودم به ذهنم رسید. خب چرا انسان باید اینگونه باشد؛ بلکه ممکن است گفته شود اگر انسان بخواهد این نکته را رعایت کرده و روی تمام سخنانش تفکر کند، حرف زدن او بسیار کم می شود؛ ما می گوئیم چه اشکالی دارد؛ مگر نگفتند انسان عاقل کم حرف هستند خب این یعنی انسان های احمق زیاد حرف می زنند. چرا باید یک انسان زیاد کتاب بنویسد؛ بلکه چند اثر فاخر که برای دین و دانش مفید باشد کافی است. انشالله که ما مصداق بند دوم حدیث قرار بگیریم.

قبل از درس یک کلیپی را به بنده نشان دادند که در یک برنامه پرسیدند برخی انسان های کافر مانند ادیسون در قیامت چه جایگاهی دارند؟ شخص پاسخگو در جواب گفت جای او جهنم است اما مکانی به او می دهند مانند سوئیت شخصی که در آن عذاب نبیند.

خب ما به پاسخگوی محترم می گوئیم چه ضرورتی دارد در برنامه زنده جواب دهید؟ چه کسی گفته است این ها عذاب می بینند؟ اهل عذاب کسانی هستند که حق را می شناسند و اهل عناد می باشند مگر در قرآن نیامده « ان الله لا یضیع اجر المحسنین » هر کسی که احسانی کند هرچند کافر باشد، اجر آن را می بیند. این برای ثبوت مطلب ولی باید ادله را دید و آن ها را سنجید. علاوه بر این ما مسئول برداشت دیگران از سخنان خود نیز هستیم و نباید بگذاریم سواستفاده کنند بلکه دروغ گفتن جایز نیست اما هر حرف صحیحی را در هر شرایطی نمی گویند.

صحبت در ارتباط با روایات اقتدا به مخالفان بود که آن ها را حمل بر بیان مداراتی از امام ع بکنیم نه اینکه یک قضیه حقیقه

فرازمان و فرامکان باشند. برای اینکه به برخی از فتاوا و روایات نیز گریزی زده باشیم، متعرض کلام صاحب عروه می شویم. ایشان یکی از شرایط امام جماعت را ایمان می داند و ایمان در زبان فقها به معنای تشیع دوازده امامی است. آقای خوئی حاشیه زده است «بلاخلاف و لا اشکال» که واقعاً همین طور است و بعد اشاره به برخی روایات می نماید مانند صحیح زراره که از امام ع پرسید: «عن الصلاة خلف المخالفين فقال ما هم عندی الا بمنزلة الجُدُر. یعنی به منزله دیوار هستند و نمی توان به دیوار اقتدا کرد. روایت دیگر از جناب برقی در نامه ای به حضرت جواد ع: «أتجوز الصلاة خلف من وقف علی أبيک و جدک؟» (یعنی امامت پدر شما را پذیرفته و بر شما واقف شده و امامت خود شما را نپذیرفته یا اینکه امامت جد شما را پذیرفته و بر ایشان وقف کرده که این ها همان واقفیه معروف هستند؛ البته احتمال دارد مراد این باشد که امامت پدر یا جد شما را نپذیرفته است که این احتمال ضعیف است) حضرت فرمودند: لا تصلّ ورائه.

روایت دیگر از اسماعیل جعفی با سند معتبر از ابوجعفر ع: رجلٌ یحب امیرالمؤمنین و لا یتبرأ من عدوّه فقال هذا مخلطٌ و هو عدوٌّ فلا تصلّ خلفه و لا کرامهً (دقیقاً مراد از لا کرامه را نمی دانیم شاید مقصود این است که آتش دهن سوزی نیست) الا ان تتقیه. مگر اینکه تقیه کرده باشد.

در این روایات ائمه ع از نماز پشت سر آن ها نهی کرده اند حال باید این روایات را در کنار روایاتی گذاشت که نماز پشت سر آن ها را به نماز پشت سر رسول الله ص تشبیه کرده بود. یک توجیه این است که این دسته را حمل بر مدارات بشود و نتوان گفت ائمه ع به صدد بیان واقع بودند و الان هم اگر آن فضا پیش بیاید باز هم همان حکم بر می گردد ولی در غیر این صورت اصل بر حرمت است. البته در روایت آخر، تقیه مطرح شد لکن ما چیزی فراتر مطرح کردیم و آن همزیستی و مدارات با مخالفان که یا باید داخل تقیه شویند یا آن را نیز به تقیه اضافه کرد.

آن چه تاکنون بیان شد، نظر اصول فقهی ما بود وگرنه اگر بخواهیم فتوا دهیم ممکن است تغییراتی در نظرمان بوجود آید. این بدین معنا نیست که به نظری رسیده باشیم و آن را در رساله ننویسیم چنانکه برخی می گفتند آقایان نجف به طهارت اهل کتاب رسیده بودند اما در رساله نمی نوشتند؛ این کار هیچ دفاعی ندارد.

آخرین وجه برای صدور برخی روایات «استفاده از معتقدات و التزامات عامه» است. یعنی گاهی ائمه علیهم السلام از معتقد آن ها استفاده کرده و مطلبی را می فرمودند. این وجه با پاسخ بر اساس مذهب سائل تفاوت دارد بلکه مثل قانون الزام است و مطلبی را می فرمودند که حکم الله الواقعی نیست یا واقعیت ندارد اما چون مصلحتی در آن بود و عامه معتقد بودند، آن را بیان می نمودند.